

مطالعه جامعه‌شناختی هویت فرهنگی مهاجران لک مقیم تهران (با تأکید بر مؤلفه زبان)

رحمان باقری*

اسفندیار غفاری‌نسب**

چکیده

هدف تحقیق حاضر، مطالعه وضعیت هویت فرهنگی مهاجران لک ساکن محله‌ی نامجو تهران با تأکید بر مؤلفه‌ی زبان است. لذا، از رویکرد کیفی، روش نمونه‌گیری گلوله‌برفی، مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته و عمیق با ۱۷ نفر استفاده شد. مصاحبه‌ها با روش تحلیل تماتیک، تحلیل گردیدند. براساس یافته‌ها، تعلق و پابندی، بازاندیشی و بازتعریف زبان (لکی)، در بین نسل اول و دوم و نیز بین زنان و مردان مهاجر یکسان نیست که شرایط متفاوت جامعه‌پذیری، نقش مهمی در آن دارد؛ برخلاف جامعه مبدأ، جامعه‌ی میزبان بخش مهمی از هویت‌یابی و فرهنگ‌پذیری را به‌عهده‌ی فرد گذاشته که علاوه بر تفاوت‌های فردی، تفاوت نسلی را در شکل‌دهی به هویت برجسته می‌کند. بدین ترتیب با گذشت زمان و جایگزینی نسل‌ها، هویت فرهنگی تازه‌ای شکل گرفته که از مسیر زبان می‌گذرد. اکنون نوعی راهبرد یکپارچه‌سازی (هویت پیوندی) اساس فرایند فرهنگ‌پذیری مهاجرین است و با توجه به ویژگی سیال هویت، ممکن است در آینده جای خود را به مفهوم راهبردی همگونی فرهنگی بدهد.

کلیدواژه‌ها: زبان، مهاجران لک، هویت فرهنگی، بازاندیشی، مشارکت‌کنندگان.

* مربی گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، rbagheri732@gmail.com
** دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، ghafarina@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰

۱. مقدمه و بیان مسأله

هویت (identity)، منشأ معنا و تجربه برای مردم است. از یک طرف، لفظ هویت به خصیصه‌های فردی، یعنی تفاوت‌های اساسی که فرد را از همه افراد دیگر به واسطه‌ی هویت خودش متمایز می‌سازد، دلالت دارد و از طرف دیگر، به خصیصه‌های مشترک که افراد و گروه‌ها را به هم پیوند می‌دهد اشاره می‌کند (فکوهی و پارسا‌پژوه، ۱۳۸۱). فرایند معناسازی و هویت‌یابی، بر مبنای یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی صورت می‌گیرد، که به لحاظ اجتماعی، تاریخی و فرهنگی متفاوت‌اند (رفعت‌جاء، ۱۳۸۳: ۳) لذا، هویت فرایندی همیشه جاری است و هیچ نقطه پایانی برای کامل شدن هویت‌یابی وجود ندارد (Hall, 1996: 2)

اجزاء و ابزارهای فرهنگی سازنده‌ی هویت مانند زبان، مراسم آیینی، مذهب و ... سبب ایجاد مقوله‌ی هویتی در بین اجتماعات انسانی می‌شوند (Verkuyten, 2005: 79). گوناگونی و خلاقیت زبان از عواملی است که موجب قرار گرفتن آن در حیطه‌ی هویت فرهنگی شده؛ چه اینکه هویت نیز یکی از مفاهیم فرهنگی بسیار سیال و خلاق است، از این نگاه زبان برای نگهداری از هویت افراد و گروه‌ها اهمیت اساسی می‌یابد.

بر اساس تئوری زبان‌شناسی اجتماعی هایمس (Hymes)، زبان به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ باید «از زهدان اجتماعی آن» ملاحظه شود و زمینه اجتماعی کلید شناختن پدیده‌های زبانی (linguistic phenomena) است (Hymes, 1974). نورتن (Norton) بر این واقعیت تأکید دارد که هر بار که افراد صحبت می‌کنند، «نه تنها با مخاطبان خود تبادل اطلاعات می‌کنند؛ بلکه آنها نیز به‌طور مداوم این حس را که چه کسی هستند و چگونه با دنیای اجتماعی ارتباط دارند سازماندهی و تصدیق می‌کنند» (Norton, 1997: 410). از خلال زبان است که فرهنگ‌ها ابراز وجود می‌نمایند اگر خللی در موجودیت زبان به‌وجود بیاید، آن فرهنگ یا هویت آن در معرض خطر قرار می‌گیرد. این موضوع برای گروه‌های قومی مهاجر و مقیم در شهرهای بزرگ به چالش‌های هویتی دامن زده یا حداقل جنبه‌ی تازه‌ای به آنها می‌افزاید. مهاجران لک، یکی از گروه‌های قومی هستند که طی دهه‌های اخیر از شهرستان کوه‌دشت لرستان (عمدتاً از مناطق روستایی) به تهران مهاجرت کرده‌اند. با توجه به تنوع و تشتت فرهنگی/قومی تهران، مهاجران برای برقراری پیوندهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره در آن، ممکن است به بازاندیشی و بازسازی مؤلفه‌های هویت‌ساز خود از جمله زبان اقدام کنند. بنابراین با توجه اینکه طی مدت مهاجرت لک‌ها

به تهران، پژوهشی از این دست با رویکرد جامعه‌شناختی درباره‌ی آنان صورت نگرفته است؛ پرداختن به وضعیت هویت فرهنگی مهاجران با تأکید بر مؤلفه‌ی هویت‌بخش زبان، می‌تواند به فهم مکانیسم‌های تغییر در هویت، چگونگی فرهنگ‌پذیری و هویت‌یابی، بازنگری و بازسازی هویت کمک نماید. در نوشتار حاضر کوشش می‌شود وضعیت مؤلفه‌ی هویت‌ساز زبان به موازات اهمیت آن در شکل‌گیری و دگرگونی هویت فرهنگی مهاجرین لک ساکن تهران با رویکرد کیفی مطالعه شود و در این راستا به‌طور ضمنی به پرسش‌های زیر پاسخ دهد. اگر مؤلفه‌ی زبان به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت فرهنگی دستخوش بازاندیشی و تغییر شده، زمینه‌ها و بسترهای فراهم‌کننده این تغییر کدام‌اند؟ آیا بین زنان و مردان مهاجر به‌عنوان کنشگران اجتماعی، در هویت‌یابی از طریق زبان تفاوت وجود دارد؟ نسل اول و دوم مهاجرین تغییر در عناصر سازنده هویت به‌ویژه زبان را چگونه درک و تفسیر می‌کنند؟

۲. چارچوب مفهومی

در روش‌شناسی کیفی، از نظریه‌ها به شیوه‌هایی متفاوت از روش اثبات‌گرایانه استفاده می‌شود. فترمن (Fetterman) معتقد است که «محقق کیفی باید با ذهنی باز وارد میدان مطالعه شود نه با کله‌ی پوک». او ادامه می‌دهد که نظریه‌ها می‌توانند راهنمای عمومی تحقیقات کیفی باشند؛ بدین معنی که در بازشدن ذهن محقق، توجه به نکات، روندها و ابعاد محوری میدان مطالعه، ارائه‌ی چارچوب مفهومی جهت طرح پرسش‌های اصلی نقش اساسی ایفا کنند (Fetterman, 2009). علاوه بر این، چون هدف تحقیقات کیفی تفسیرگرایانه، درک و تفهم پدیدار پدیده‌ها و معانی درونی کنش‌های معنا‌دار انسان در بسترها و شرایط طبیعی است، بنابراین، پژوهشگران کیفی بدون استفاده از نظریه و فرضیات از قبل تعیین‌شده وارد میدان تحقیق شده و یا به بررسی پدیده‌ی مورد نظر در شرایط طبیعی می‌پردازند (محمدپور، ۱۳۹۲: ۳۷). همچنین از نظر ایمان (۱۳۹۳: ۱۷۷ و ۲۴۲)، محققان کیفی برخوردار از یک چارچوب نظری از پیش تعیین‌شده را برای تحقیق مضر می‌دانند؛ زیرا ممکن است محقق را بسیار محدود نموده و موجب غفلت وی از دیدگاه افراد مورد مطالعه درباره‌ی آنچه که در حال وقوع است، بشود. بر این اساس، در پژوهش حاضر به بررسی اجمالی تعدادی از مفاهیم مرتبط از جمله هویت، هویت فرهنگی، بازاندیشی و ...

پرداخته می‌شود. استفاده از این مفاهیم به معنای پذیرش کامل آنها به عنوان چارچوب نظری نیست بلکه چارچوب مفهومی تحقیق را تشکیل می‌دهند.

هویت یکی از مفاهیم اصلی تفکر اجتماعی است و به درک و تلقی افراد از این‌که چه کسی هستند و چه چیزی برای‌شان معنی‌دار است گفته می‌شود. این درک و تلقی‌ها در ارتباط با ویژگی‌های مشخصی شکل می‌گیرند که بر منابع معنایی دیگر تقدم دارند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۴۵). از دید کاستلز (Castells) هویت مفهومی است که جهان درونی یا فردی را با قلمرو جمعی آشکال فرهنگی و روابط و مناسبات اجتماعی پیوند زده و ترکیب می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۴: ۲۳-۲۲). جامعه‌شناسان غالباً از دو نوع هویت اجتماعی یا جمعی (social or collective identity) و هویت فردی (self-identity) سخن می‌گویند. جنکینز (Jenkins) معتقد است هویت اجتماعی دست‌آوردی عملی، یعنی یک فرآیند است که می‌توان آن را با به‌کارگیری کنش متقابل درونی و برونی فهم کرد (جنکینز، ۱۳۸۱: ۴۴-۳۶). از نظر آلکانود و لارونل (Alcantud & Laruelle, 2018)، هویت جمعی به حس تعلق افراد به یک گروه (دسته‌جمعی) اشاره دارد.

هویت فردی به معنای فرایند رشد و تکوین شخصی است که به واسطه‌ی آن ما معنای یگانه و منحصر به فردی از خویش‌نمان و رابطه‌مان با دنیای پیرامون خود صورت‌بندی می‌کنیم (گیدنز، ۱۳۸۶: ۴۶). هویت فرهنگی یکی از انواع هویت جمعی است و آن درایتی از خویش‌نمان است که از عضویت رسمی و غیررسمی در یک گروه اجتماعی بر اساس انتقال و پرورش دانش، باورها، نگرش‌ها، سنت‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی مشخص و مشترک بین اعضا مشتق می‌شود (Jameson, 2007: 352؛ Mathews, 2002). زبان یکی از منابع اصلی هویت و نشان‌دهنده‌ی هویت مردم هر شهر و یا جامعه‌ای است. از دید بلوم و کامپرز (Blom and Gumperz, 1972) افراد با استفاده از هر یک از زبان‌هایی که بر آنها مسلط هستند به‌طور مداوم هویت خود را می‌سازند و از این طریق نشان می‌دهند که در واقع چه کسانی هستند. تروفیموویچ و تروشوا (Trofimovich and Turuseva, 2015: 236-238) نقل از عباسی و باقری (۱۳۹۷) معتقدند که آموزش زبان و کسب و حفظ هویت قومی (ethnic identity) ارتباطی دوسویه با یکدیگر دارند؛ کاربران زبان دوم می‌توانند به‌طور موفقیت‌آمیزی هویت قومی اولیه‌ی خود را حفظ کنند و همچنین زبان دوم را فراگیرند. تجارب موفق یادگیری به تطابق هویت‌های چندزبانی، چندفرهنگی وابسته است و موجب هویت‌پذیری موفق فرد در جامعه‌ی زبان دوم و چندفرهنگی شدن وی می‌گردد.

برای بسیاری از مردم قومیت محور هویت فردی و اجتماعی است. مفهوم هویت قومی می‌تواند به‌عنوان جنبه‌ی مرکزی فرهنگ‌پذیری (Acculturation) در نظر گرفته شود (Hutnik, 1991). گروه‌ها و اقلیت‌های قومی حقیقتاً دریافت‌کنندگان منفعل هویت‌های تحمیلی نیستند، بلکه فعالانه به تصاویر نامطلوب و منفی پاسخ می‌دهند (Hacking, 1999). اکثر افراد وقتی که به جوامع جدید مهاجرت کردند و یا حتی زمانی که همچنان در جوامع خودشان که با صنعتی‌شدن، شهرنشینی و آموزش جمعی دگرگون شده بودند، باقی ماندند؛ به‌سادگی احساس هویت قومی و تعلق خود را از دست ندادند. حتی در جایی که سنت‌ها و زبان‌ها را رها می‌کردند، افراد حس هویت‌یابی با گروه قومی را حفظ می‌کنند؛ پدیده‌ای که گانس (Gans, 1979) «قومیت نمادین» (symbolic ethnicity) نامیده است. فردریک بارت (Barth, 1969: 14) به نقل از موران (Moran, 2011: 173) نیز توجه را از محتویات و مضامین فرهنگی گروه‌های قومی به سمت توجه به مرکزیت مرزهای نگهداری و هویت‌یابی با درون‌گروه‌ها و کنترل روابط با برون‌گروه‌ها هدایت کرده است.

از نظر گیدنز ما می‌توانیم به‌صورت فزاینده‌ای ماهیت هویت‌های خودمان را از طریق انتخاب‌های آگاهانه تعیین کنیم وی از این فرایند با عنوان «بازاندیشی» (reflexivity) نام می‌برد (1991: 5-52). از دید شافی (Chaffee, 2012: 100) بازاندیشی، هسته‌ی هویت فردی و اجتماعی است؛ فرآیندی محرک است که در برساخت و نگهداری هویت نقشی اساسی ایفا می‌کند. همچنین از نظر آرچر (Archer, 2003)، بازاندیشی متضمن مفهوم الهام‌بخش «گفتگو درونی» (Internal Conversation) است که به لحاظ نظری، خودمواجهه‌ای (Self-Confrontation) مستمر فرد و نیز تعامل پیچیده‌ی گفت‌گویی (Complex Dialogical Interaction) با محیط اجتماعی در حال تغییر را توصیف می‌کند.

آنچه نظریه‌پردازان فوق در موضوع بازاندیشی به آن پرداخته‌اند، فضاها و نو و جدیدی است که انسان دوره مدرن با جای‌گیری در آن، به تأمل و بازاندیشی مبادرت می‌ورزد. براین اساس، اگر مهاجرت افراد به‌ویژه از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ را یکی از نمودها و تجارب مدرن در نظر بگیریم، آنان مجبورند هویت خویش را در هر دو سطح فردی و جمعی بازتعریف کنند. در این زمینه، بیچنر (Bochner, 2013)، بری (Berry, 1997)، فینی و همکاران (Phinney et al: 2001) و هاتنیک (Hutnik, 1991) در آثار خود به چهار راهبرد فرهنگ‌پذیری اشاره کرده‌اند: همگون‌سازی (assimilation) هویت‌یابی با گروه اکثریت)، جداسازی (separation) هویت‌یابی با گروه خود)، یکپارچه‌سازی

(integration) هویت‌یابی با هر دو گروه) و حاشیه‌ای‌شدن (marginalization) رد هر دو فرهنگ). روشن است که نوع استراتژی‌هایی که مهاجران یک قوم برای فرهنگ‌پذیری در محیط جدید در پیش می‌گیرند در چگونگی ارتباط فرد مهاجر با فرهنگ و زبان آن جامعه و نیز در بازاندیشی، بازتعریف و بازسازی هویت نقش دارد.

۳. پیشینه پژوهش

در ایران، مطالعات پیرامون مهاجرت، هویت و زبان نسبتاً محدود بوده و مربوط به سال‌های اخیر است. فراستی و همکاران (۱۳۹۸)، نشان داده‌اند که سن، سکونت در محیط جدید، اعتبار زبان فارسی، وجهی اجتماعی و کارایی آن از مهم‌ترین عوامل فرسایش زبان مادری در محیط زبان دوم محسوب می‌شوند. نامداری (۱۳۹۷) نشان داده که لک‌های شهر نورآباد دلفان با عضویت در شبکه‌های اجتماعی مجازی و تأکید بر تولید محتوای مدنظر در این شبکه‌ها و مصرف محصولات فرهنگی محلی، مقاومت فرهنگی خویش را نشان می‌دهند. قاضی‌نژاد و خانی‌اوشانی (۱۳۹۶) نشان داده‌اند که ۴۱/۵ درصد دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌های دولتی تهران، تمایل زیادی به مهاجرت داشته‌اند که با افزایش میزان بازاندیشی در هویت، میزان گرایش به مهاجرت نیز افزایش یافته است. محمدی (۱۳۹۵) نشان داده که هویت کردهای ایرانی ساکن آلمان در دو سطح فرهنگی و ملی، به‌علت پیوند با هم‌میهنان، دسته‌ها و شبکه‌های تشکیل‌شده از هم‌کیشان، چندان بازاندیشی و دگرگون‌نشده؛ ولی بازاندیشی در سطوح هویت شخصی و هویت جنسیتی عمیق‌تر و وسیع‌تر صورت گرفته است. میرزایی (۱۳۹۳) نشان داده که بعد از گذشت ربع قرن از حضور افغان‌ها در ایران، هم‌اکنون نسل‌های دوم و سوم مهاجران در حال تجربه‌ی موقعیتی جدید هستند تا بتوانند به هویت تازه‌ای دست یابند. فروتن (۱۳۹۱) نشان داده که رابطه‌ی معکوس بین فاصله‌ی فرهنگی اجتماعی مبدأ و مقصد مهاجرت با میزان تأثیر مهاجرت در ایجاد دگرگونی در هویت وجود دارد. توکلی خمینی و همکاران (۱۳۹۰) نشان داده که نسل دوم ایرانیان مهاجر، در دوران کودکی به ابعاد هویت‌بخش جامعه‌ی میزبان تعهد بیشتری دارند اما این افراد در دوران نوجوانی و جوانی، تعلق عاطفی بیشتری نسبت به ایران پیدا می‌کنند. وی‌یرا و مندس (Vieira and Mendes, 2010) معتقدند مهاجرین امروز در یک واقعیت متفاوت زندگی می‌کنند؛ بعضی از آن‌ها با یکی از جهان‌ها (فرهنگ مبدأ و فرهنگ مقصد) تشخیص هویت می‌دهند درحالی‌که دیگران با تجربیات

چندگانه شکل گرفته بین هر دو جهان. همچنین چيرو (Chiro, 2008) ماهیت ناپایدار و پویای ساخت و بازنگری هویت را که در طول زمان و مکان متفاوت است، تأیید کرده است؛ تفاوت در خودهویت‌یابی (Self-Identification) بین خرده‌گروه‌ها ظاهراً نتیجه فرآیند تفسیر ذهنی است که از طریق آن، شرکت‌کنندگان فردی، انتخاب‌های زندگی خود را با استدلال عقلی توجیه یا تفسیر می‌کنند.

مروری بر تحقیقات انجام‌شده حاکی از آن است که دسته‌ای از این مطالعات، هویت و بازاندیشی در آن و یا میزان گرایش به هویت‌های محلی/قومی و ملی را در میان نسل‌های مختلف یک شهر یا قومیت بررسی نموده‌اند. دسته‌ای دیگر هویت مهاجران ساکن خارج از کشور را مطالعه کرده‌اند نه مهاجران داخلی. بعضی از مطالعات اخیر، ارتباط بین بازاندیشی در هویت و گرایش به مهاجرت را بررسی نموده‌اند و جامعه مورد مطالعه‌ی آن‌ها، نه گروه قومی مهاجر که نخبگان، دانشجویان، دانش‌آموختگان و متخصصان بوده است. هر کدام از پژوهش‌های مذکور از زاویه‌ای خاص و غالباً با روش‌های کمی به مطالعه هویت پرداخته‌اند و مطالعات چندانی با رویکرد کیفی و به‌طور عمیق درباره‌ی هویت فرهنگی مهاجرین یک گروه قومی خاص پس از مهاجرت داخلی انجام نگرفته است. بنابراین، با توجه اینکه یکی از اهداف کاربرد روش کیفی درک محیط و پدیده‌هایی است که شناخت کمتری از آن‌ها وجود دارد یا در گذشته چندان به‌روشنی بررسی نشده‌اند؛ استفاده از این روش در چنین مواردی مفید است.

۴. روش‌شناسی

مقاله حاضر، با روش کیفی انجام شده است. در تحقیقات کیفی، برخلاف رویکردهای کمی، به جای تحلیل آماری داده‌ها، تفسیر اطلاعات اهمیت دارد. چون تفسیر و درک انسان‌ها از جهان پیرامون‌شان در بستر اجتماعی زندگی روزمره شکل می‌گیرد، معانی ایجادشده به بستر اجتماعی وابسته بوده و در درون آن معنادار می‌شوند (Bryman, 2003). با توجه به ماهیت موضوع تحقیق حاضر، برای فهم پدیده‌ای همچون هویت یک گروه قومی خاص می‌بایست ضمن توجه به بستر و شرایط اجتماعی-فرهنگی اعضای آن محیط، ذهنیت و نظام معانی ذهنی افراد را نیز بررسی نمود. بدین منظور، محقق نیاز به شیوه‌هایی (انجام مصاحبه‌های عمیق) برای کشف و درک پیچیدگی تجربیات و چگونگی تفسیر آن‌ها توسط افراد دارد. روش‌های کیفی، به دنبال کشف این پیچیدگی‌ها هستند. همچنین، در

جمع‌بندی کلی از تعاریف مختلف از هویت، هویت فرهنگی و بازاندیشی هویت به مفاهیمی مانند «خود»، «دیگری»، «بازاندیشی»، «هویت‌یابی»، «درک و تفسیر»، «معنا» و... برمی‌خوریم. این مفاهیم غالباً دارای بار کیفی‌اند و استفاده از روش‌های کیفی برای بررسی عمیق آنها در مطالعه‌ی هویت گروه‌های قومی مهاجر قابل‌توجه است و می‌تواند به شناخت بهتر جوانب؛ پویایی‌ها و پیچیدگی‌های شکل‌گیری، بازاندیشی و تغییر در هویت و هویت فرهنگی یاری رساند و به نتایج نظری مفصل‌تر و ظریف‌تری منجر شوند.

جامعه مورد مطالعه شامل زنان و مردان لک کوهدشتی است که در محله‌ی نامجو تهران سکونت دارند. فرایند گردآوری اطلاعات با بهره‌گیری از فنون مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته و عمیق (semi-structured and in-depth interviews) با نمونه‌ها تا مرحله‌ی اشباع (saturation) ادامه پیدا کرد و در نهایت به ۱۷ نفر رسید که با استفاده از روش گلوله برفی انتخاب شدند. میانگین زمانی انجام هر مصاحبه ۴۱ دقیقه بود. بر مبنای ملاحظات اخلاقی، مشارکت‌کنندگان در جریان موضوع و هدف تحقیق، روند کار و ضبط صحبت‌هایشان و خودداری از انجام آن، احتمال مصاحبه مجدد و نیز تضمین حفظ هویت آنان قرار گرفتند.

برای تحلیل اطلاعات از روش تحلیل موضوعی یا تماتیک (tematic) استفاده شد. طی این روش محقق از طریق دسته‌بندی داده‌ها و الگویابی درون‌داده‌ای و برون‌داده‌ای به یک نوع‌شناسی تحلیلی دست می‌یابد و در پایان تم‌ها از داده‌ها نشأت می‌گیرند (Thomas and Harden, 2008؛ مقصودی و فرضی‌زاده، ۱۳۹۵). در این نوع تحلیل، مقولات از طریق مطالعه‌ی دقیق داده‌ها شناسایی می‌شوند. تحلیل، کاملاً تدریجی، تکوینی و هم‌زمان با جمع‌آوری داده‌ها انجام می‌گیرد و محقق به‌طور مداوم بین مجموعه‌ی داده‌ها، مفاهیم، مقوله‌ها، تحلیل و تفسیر آنها رفت‌و‌برگشت می‌کند.

پس از مرور ادبیات نظری و تجربی و انجام مصاحبه مقدماتی با سه نفر از مهاجرین، چند مفهوم و محور اولیه‌ی پرسش‌های پژوهش آشکار گشته و در روند مصاحبه‌ها دنبال شدند. مصاحبه‌ها با پرسش‌های باز عمومی آغاز شده و با طرح سؤالات مشخص و تکمیلی جهت تشویق و دستیابی به توضیحات بیشتر ادامه می‌یافت. پس از انجام هر مصاحبه، عملیات طبقه‌بندی و تنظیم داده‌ها آغاز می‌شد. در اولین قدم فایل‌های صوتی جمع‌آوری شده در پوشه‌ای مشخص قرار داده می‌شدند و روی کاغذ پیاده و ثبت می‌شدند. مصاحبه‌های پیاده‌شده نیز در پوشه‌ای دیگر مرتب‌سازی می‌شدند. پس از انجام هر مصاحبه، چندین بار توسط محقق با دقت خوانده می‌شد و فرایند تحلیل انجام می‌گرفت و

چند و چون مصاحبه‌ی بعدی هم مشخص می‌شد. این کار موجب دستیابی به نمایی کلی از داده‌ها و متن مصاحبه می‌شد. متن مصاحبه‌ها کلمه به کلمه، خط به خط، عبارت به عبارت و پاراگراف با پاراگراف بررسی و به هر جمله یا کلمه کلیدی یک کد یا مفهوم الصاق می‌شد و حاشیه‌ها و توضیحاتی در کنار متون مصاحبه یادداشت می‌گردید. در واقع، حاصل این مرحله مفهوم‌سازی یا مفهوم‌پردازی بود. طی این کار، محقق سعی می‌نمود ضمن بهره‌گیری از مفاهیم موجود در ادبیات تحقیق، از واژه‌ها و مفاهیمی استفاده کند که معانی کنش‌ها و دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان حفظ گردد و این کد یا مفهوم الصاق شده بتواند حداکثر فضای مفهومی آن را پوشش دهد. در مرحله‌ی بعد، کدهای اولیه مشابه در یک طبقه یا مقوله جای داده شدند و مفاهیم به مقولات تبدیل شدند (مقوله‌پردازی). بدین ترتیب، با رفت و برگشت محقق از داده‌ها تا مقولات، تعداد واحدهایی که محقق با آن‌ها سر و کار داشت کاهش یافت. سپس این مقوله‌ها توضیح داده و تفسیر شدند. در مجموع طی فرایند فوق، ۴۰ مفهوم و ۷ مقوله به دست آمد.^۱

بدین ترتیب، پس از آنکه مؤلف اول، داده‌ها را کدگذاری و طبقه‌بندی می‌کرد میزان اتفاق نظر میان مؤلفان در مورد کدها و طبقات بررسی می‌شد و سرانجام، آنان چندین بار نوشته‌ها و دسته‌بندی‌ها را برای اصلاح و اطمینان از صحت مفاهیم و مقولات شناسایی شده بررسی کرده و اتفاق نظر میان آنها در سطح بالایی بود (استفاده از تکنیک ممیزی Auditing: چک شدن توسط همکاران و اعضای تیم تحقیق). در واقع، درگیری مداوم محقق با میدان مطالعه و مشارکت‌کنندگان تأییدکننده اعتبار تحقیق و همچنین، تأیید مفاهیم و مقولات به دست آمده از متن مصاحبه‌ها از سوی سه نفر از مشارکت‌کنندگان (کنترل یا اعتباریابی از طریق اعضاء: Member Checking) نشان‌دهنده‌ی تأییدپذیری داده‌ها و نتایج تحقیق بوده است. در روش استفاده از تکنیک ممیزی، تمام مراحل و فرایند تحقیق اعم از کدگذاری داده‌ها، مفهوم‌پردازی و استخراج مقوله‌ها تحت نظارت استاد راهنما (مؤلف دوم) انجام گرفت.

جدول ۱. مشخصات جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان در پژوهش

کد مشارکت‌کننده	جنس	سن	تحصیلات	وضعیت تاهل	تعداد فرزند	وضعیت اشتغال
۱	زن	۴۶	دیپلم	متاهل	۳	خانه‌دار
۲	مرد	۵۳	چهارم ابتدایی	متاهل	۳	کار در باربری
۳	زن	۴۹	دیپلم	متاهل	۲	خانه‌دار
۴	مرد	۱۶	دوم دبیرستان	مجرد	-	دانش‌آموز
۵	مرد	۴۳	لیسانس	متاهل	۱	راننده آژانس و کار در باربری
۶	مرد	۵۰	دیپلم	متاهل	۳	کار در باربری
۷	زن	۴۲	دوم دبیرستان	متاهل	۳	خانه‌دار
۸	مرد	۳۳	سوم راهنمایی	مجرد	-	کار در باربری
۹	مرد	۲۷	فوق لیسانس	متاهل	-	مسافرکشی و تدریس خصوصی
۱۰	زن	۲۵	فوق دیپلم	متاهل	-	کار در شرکت
۱۱	مرد	۴۵	دیپلم	متاهل	۲	کار در باربری
۱۲	زن	۳۴	فوق لیسانس	متاهل	۱	خانه‌دار
۱۳	زن	۴۲	سوم دبیرستان	متاهل	۲	خانه‌دار
۱۴	زن	۳۸	دیپلم	متاهل	۱	خانه‌دار
۱۵	مرد	۴۳	دیپلم	متاهل	۱	کار در باربری
۱۶	مرد	۱۴	سوم راهنمایی	مجرد	-	دانش‌آموز
۱۷	زن	۱۹	دیپلم	مجرد	-	بیکار

۵. یافته‌ها

نوشتار حاضر با هدف تحلیل جامعه‌شناختی هویت فرهنگی مهاجران لکِ مقیم تهران با تأکید بر مؤلفه‌ی زبان و با رویکرد کیفی انجام شده است. در فرایند تحلیل و کدگذاری داده‌ها، چهل مفهوم استخراج شد که در قالب هفت مقوله دسته‌بندی شدند. جدول شماره ۲، مفاهیم، مقولات به‌دست‌آمده را نشان می‌دهد.

جدول ۲. مفاهیم مقولات

مقوله‌ها	مفاهیم
ابزار پیوندها و تعاملات	انتخاب دوستان هم‌زبان، تحکیم روابط زادگاهی، عدم تسلط به زبان دوم، وجود تصورات منفی، احساس شرم، دوری از برون‌گروه
تداوم‌بخش هویت فرهنگی	تکثر منابع هویت‌ساز، افتخار به زبان و قومیت لک، نگرانی از فراموشی زبان، فرهنگ فراتر از زبان، زبان و لهجه به‌مثابه اصالت، افتخار به داشتن لهجه، لکی زبان برون‌خانوادگی نسل اول، یادگیری خودبخودی لکی
شکل‌گیری و افزایش علایق زبانی-خومی	لکی زبان است نه لهجه، اصالت و قدمت زبان لکی، مطالعه‌ی شعر لکی، افزایش تمایل به موسیقی لکی، آرزوی تشکیل استان لکستان، ترویج فرهنگ محلی در فضای مجازی، همگرایی با هم‌زبان‌ها
دوزبانگی	استفاده محدود از زبان لکی، تکلم به لکی با لک‌زبان‌ها در سطح شهر، تکلم اندک به فارسی در حضور غیرلک، فارسی زبان نسل دوم، تکلم با لهجه تهرانی، تفاوت در جامعه‌پذیری
شکل‌گیری زبان میانجی	تنوع زبان‌ها، سلطه زبان فارسی، فراموشی واژه‌های غلیظ لکی، قرابت تدریجی زبان
تقویت هویت فردی	لرزم مهارت بالای کودکان در فارسی، علاقه‌مندی به تکلم فرزندان به زبان فارسی، تأیید همسالان غیرلک، منزلت کمتر لهجه غیرتهرانی، افزایش تعامل با محیط بیرونی، فایده‌مندی و کارایی زبان دوم (فارسی)
تفاوت جنسیتی در کاربرد زبان	تفاوت در نزدیکی به زبان غالب، تفاوت لهجه، تفاوت در علایق زبانی

۱.۵ ابزار پیوندها و تعاملات

از تحلیل مصاحبه‌ها چنین برمی‌آید که ارتباط تنگاتنگی میان زبان لکی با نوع، کمیت و کیفیت روابط و پیوندهای مهاجران قوم لک با خویشاوندان و همشهری‌های ساکن محله نامجو و نیز با اقوامی که در شهرستان زندگی می‌کنند وجود دارد. این امر بیشتر در میان زنان و مردان نسل اول مشاهده می‌شود تا نسل دوم. آنان از طرق مختلف، روابط و پیوندهای خود را با هم‌زبانانشان استحکام می‌بخشند. علاوه بر این، مهاجران به‌خصوص نسل اول، روابط و تعاملات محدودی با همسایگان و هم‌محله‌ای‌های غیرلک دارند. فقط دو نفر از مشارکت‌کنندگان می‌گفتند که ارتباط دوستانه با غیرلک‌ها هم دارند و این بیشتر بر اثر روابط کاری شکل گرفته است. اکثر آنان اظهار داشتند که تقریباً همه دوستان صمیمی‌شان از قوم لک هستند و تعاملات مداومی با هم‌محله‌ای‌های لک‌زبان دارند. در این رابطه سه نفر از مشارکت‌کنندگان چنین بیان کرده‌اند:

«دوستان صمیمی ام همه لک هستند البته قبل از مهاجرت با آنها دوست نبودم فقط می‌شناختم (ش ۱)»^۲. «در تهران فقط با لک‌های کوه‌دشت ارتباط دارم اصلاً با هیچ کس دیگر ارتباط دوستانه ندارم (ش ۳)». «من در تهران با زنانی از روستای خودمان و روستای بالاتر ارتباط صمیمی دارم و فکر می‌کنم این ارتباط در مقایسه با پیش از مهاجرت، بیشتر و صمیمانه‌تر است (ش ۱۳)».

بر مبنای گفته‌های برخی از مشارکت‌کنندگان، یکی از دلایل روابط و تعاملات محدود با غیرلک‌ها، تسلط نداشتن به زبان فارسی و شرم ناشی از آن است و گرنه آنها به ارتباط با همسایه‌ها تمایل دارند. این مورد معمولاً در مورد همسران (زنان) نسل اول صدق می‌کند. «نمی‌توانم به راحتی با تهرانی‌ها ارتباط برقرار کنم بعضی وقت‌ها برای ادامه صحبت به زبان فارسی دچار مشکل می‌شوم و گرنه دوست دارم با همسایه‌های غیرلک هم صحبت شوم (ش ۱)».

«فارسی ام [تکلم به زبان فارسی] خوب نیست و از صحبت با دیگران خجالت می‌کشم چون زبان ما با زبان آنها فرق می‌کند. می‌ترسم از حرف زدن من ایراد بگیرند (ش ۱۱)».

علاوه بر این، برخی از مصاحبه‌شوندگان نیز عدم تمایل به رابطه با ساکنین محله به خصوص فارس‌زبان‌ها را، به نوع نگاه آنها نسبت به لرستانی‌ها و لک‌ها عنوان کرده‌اند.^۳

به نظر می‌رسد دید تهرانی‌ها به ما منفی است و طبیعی است که تمایلی برای ارتباط با آنها نخواهم داشت. ارتباط و همبستگی من با کسی بیشتر می‌شود که این دید منفی شامل او هم می‌شود. این موجب وفاداری بیش از پیش ما نسبت به همدیگر شده و در هر آنچه که باعث تقویت وفاداری و ارتباطمان با هم می‌شود جدی‌تر خواهیم شد (ش ۱۲).

۲.۵ تداوم بخش هویت فرهنگی

اکثر مهاجران بخصوص نسل اول، اصرار زیادی بر تکلم به زبان لکی با لک‌زبانان در خارج از خانه و حتی در محیط کار دارند. علاوه بر این، والدین در محیط خصوصی به جزء هنگام صحبت با فرزندان، با هم و با مهمانان لک نیز به زبان لکی گفت‌وگو می‌کنند. آنان در پاسخ به این پرسش که آیا تکلم به زبان فارسی با فرزندان موجب تضعیف زبان و فرهنگ لکی خواهد شد یا نه؟، چنین پاسخ داده‌اند:

لک‌ها علاوه بر زبان در اخلاق و رفتار و به طور کلی در فرهنگ با هم شبیه هستند. یعنی هرچند افراد زیادی از نسل‌های کوچک‌تر به لحاظ لباس، زبان و لهجه با ما تفاوت دارند و تا حدودی شبیه فارس‌ها شده‌اند ولی اگر بخواهند خودشان را تعریف کنند خواهند گفت «من لک‌ام». یعنی این بچه‌ها در خانواده‌های لک بزرگ شده‌اند و کاملاً مانند تهرانی‌ها نمی‌شوند. چون اولین چیزی که بر بچه‌ها تأثیر دارد محیط خانواده است. فرهنگ لکی و لک بودن ما این طوری از بین نمی‌رود (ش ۱۴).

من در خانه با دخترم فارسی صحبت می‌کنم به خاطر اینکه بعداً به مدرسه و جایی بروم بتواند فارسی را به خوبی حرف بزند. با این حال، بچه‌ها زبان لکی را هر طور شده یاد می‌گیرند بالاخره زبان مادری است و به همین راحتی فراموش نمی‌شود (ش ۴).

تعداد محدودی از مصاحبه‌شوندگان با فرزندان خردسال خویش به زبان لکی گفت‌وگو می‌کنند و بر آموزش زبان لکی به آنان پافشاری دارند. این عده بر نقش اساسی هویت‌بخش زبان تأکید می‌نمایند و آموزش و انتقال زبان لکی را موجب حفظ اصالت قومی و نشانه‌ی وفاداری به اجتماع بزرگ‌تر قومی فرهنگی می‌دانند.

به نظر من زبان، مهم‌ترین عامل لک‌بودن و حس یکی بودن ماست. اصلاً دوست ندارم خودم یا اولادم از لحاظ زبان، لهجه و غیره شبیه تهرانی‌ها بشویم. اگر در جایی یا موقعیتی باشم که کسی نداند قومیت و یا زادگاه من کجاست در صورت نیاز و امکان، برای دیگران درباره زبان و قومیت توضیح می‌دهم (ش ۱۱).

«مایل نیستم لهجه‌ام کاملاً تهرانی شود و فکر می‌کنم اگر کاملاً شبیه به آنها شوم اصالت خودم را از دست می‌دهم. لهجه ما بخشی از اصالت و هویت ماست (ش ۹)».

در مقابل، حدود دوسوم مصاحبه‌شوندگان، معتقدند که آنها ناچار هستند که با فرزندان خود به زبان فارسی تکلم کنند و نگران پیامد این امر برای اصالت و هویت فرهنگی - قومی خود هستند که زبان نقش مهمی در آن ایفا می‌کند. به همین دلیل اظهار داشتند که بزرگسالان در برخورد با لک‌زبانان در درون یا بیرون خانه و حتی در محیط کار نیز باید باهم به زبان لکی مکالمه کنند. این موضوع شامل گردهمایی زنان فامیل و خویشاوند در بوستان‌ها و پارک‌ها نیز می‌شود که ممکن است زنان غیرلک هم به دلایل خاصی کنار آنان بنشینند ولی باز به زبان لکی باهم گفتگو می‌کنند. آنها معتقدند که اگر نسل اول با همدیگر به فارسی و گویش تهرانی صحبت نمایند؛ زبان و فرهنگی لکی تضعیف می‌شود. درحقیقت، از دید نسل اول تلکم به زبان فارسی با لک‌زبانان و نیز تکلم با لهجه تهرانی با

غیرلک‌ها، به معنای گرایش به فرهنگ تهرانی و طرد زبان و فرهنگ لکی است. به نوعی می‌توان نتیجه گرفت که آنان با این شیوه می‌خواهند هویت فرهنگی (جمعی) خود را به هزینه‌ی کاهش هویت فردی، حفظ و تقویت کنند.

چندین بار برایم پیش آمده که در جمعی مثلاً ۵ نفره با دو نفر غیرلک باشیم، با لک‌ها لکی و با غیرلک‌ها فارسی حرف می‌زنم ولی نسل جدید مثل ما نیستند و اگر شیوه‌ای که این نسل در تهران در پیش گرفته ادامه یابد روزی فرا خواهد رسید که فرهنگ لکی در بین مهاجرین تهران وجود نخواهد داشت (ش ۱۲).

ما زنان در پارک کنار هم می‌نشینیم و اگر غیرلکی هم کنارمان بنشیند ما با هم لکی صحبت می‌کنیم مگر اینکه بخواهیم برای آن غریبه توضیح دهیم تا خیالش راحت شود که درباره‌ی او حرف نمی‌زنیم. یعنی به‌نظم نباید زبان خودمان را از بین ببریم و فارس بشویم این کار قابل قبول نیست (ش ۷).

۳.۵ شکل‌گیری و افزایش علایق زبانی - قومی

براساس مصاحبه‌های انجام‌شده، برخی از مشارکت‌کنندگان، مهاجرت و سکونت در محیط جدید را عامل مؤثری در تمایل بیشتر یا تأملی‌تر به زبان لکی بیان کرده‌اند.

«بارها توضیح داده‌ام برای همکارانم که لکی یک زبان است وقتی کسی لکی صحبت می‌کند دیگران متوجه نمی‌شوند. آن‌طور که شنیده‌ام قدمت زبان لکی زیاد است. اگر زبان ما الفبا می‌داشت به‌راحتی به نسل‌های بعدی آموزش داده می‌شد (ش ۱۰)».

تعدادی از مشارکت‌کنندگان هم بیان داشتند که آنان گاه‌گاهی به کنجکاوی و جستجو برای شناخت زبان لکی، ریشه‌یابی واژگان لکی و پیدا کردن معادل قدیمی آن و نیز مطالعه اشعار شاعران لک می‌پردازند و تمایل به شناساندن هویت زبانی-قومی خود به فرزندان و نیز دیگران غیرلک دارند

در تهران یک بار به کنسرت آقای حسین‌رضا اسدی رفتم که لکی می‌خواند. همیشه جلو دخترم آهنگ‌های لکی مخصوصاً آقای اسدی را گوش می‌دهم دخترم هم دوست دارد شاعر این آهنگ‌های لکی، آقای مرتضی خدایگان است که من دفتر شعرش را هم دارم و می‌خوانم. و از اینکه خیلی از واژه‌های غلیظ لکی را در این ترانه‌ها می‌شنوم لذت می‌برم (ش ۱۴).

یکی از مشارکت‌کنندگان در رابطه با تقسیم‌بندی زبان‌ها و بعضی‌ها دیدگاه‌ها به زبان لکی، نظرش را چنین بیان کرده‌است:

اینکه گفته می‌شود حرف «ل» لک از لری و حرف «ک» آن از کردی گرفته شده خنده‌دار هست. زبان تدریجی شکل می‌گیرد. نمی‌شود دو نفر بنشینند کنار هم و یک زبان درست کنند و پیش خودشان بگویند چون این زبان جدید هم شبیه لری و هم کردی است پس اسمش را «لک» بگذاریم. همیشه تلاش می‌کنم این نکات را برای دیگران توضیح دهم (۹).

از دید مصاحبه‌شوندگان، با توجه به همجواری مناطق لک‌نشین، اگر استان مستقلی به اسم «لکستان» وجود داشت چه بسا شناخت دیگران نسبت به زبان و فرهنگ قوم لک بیشتر می‌بود. برای مثال، یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه نظرش را به شکل زیر ارائه داده است:

لک‌ها در چند استان همجوار [لرستان، کرمانشاه، ایلام و همدان] ساکن هستند و در هر استانی در اقلیت می‌باشند و اگر استانی به اسم لکستان داشتیم الان شناخته‌شده‌تر بودیم. شما اگر به نقشه مناطق لک‌زبان (لکستان) نگاه کنید متوجه می‌شوید که مردمان لک در منطقه‌ی مشخصی متمرکز هستند و فقط مرزهای جغرافیایی بین‌استانی این نقاط را از هم جدا کرده‌اند (۹).

یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان درباره‌ی عضویت در شبکه‌های مجازی پیرامون زبان و فرهنگ قوم لک چنین گفته است:

من در چند گروه و کانال مجازی در ارتباط با بحث زبان و فرهنگ قوم لک عضویت و فعالیت دارم. البته بیشتر این کانال‌های به معرفی و انتشار موسیقی و شعر لکی می‌پردازند ولی اطلاع دارم که بعضی از فرهنگ‌دوستان که به ثبت رسمی زبان لکی کمک کردند در راستای تشکیل استان لکستان هم تلاش می‌کنند فکر می‌کنیم این کارها لک‌ها را به‌عنوان یک قوم مستقل، بیشتر به هم نزدیک می‌کند (ش ۱۵).

۴.۵ دوزبانگی

هر یک از زبان‌هایی که مهاجران به آن مسلط هستند، نقش اجتماعی معین و به دنبال آن، کاربرد اجتماعی خاصی دارند. مهاجران از زبان مادری و فارسی در موقعیت‌های متفاوتی

استفاده می‌کنند. ارتباط کلامی میان نسل اول مهاجران در محیط خانه و بیرون از آن با همدیگر با زبان مادری انجام می‌شود که با آمیختگی کمتری با زبان و گویش جامعه میزبان همراه است، اما در ارتباطات و تعاملات نسل دوم و افراد خردسال با همدیگر، در موقعیت‌ها و نقش‌های اجتماعی گوناگون رسمی و غیررسمی مانند مدرسه، خانه و خارج از آن و حتی در هنگام مسافرت به خاستگاه قومی، زبان و گویش فارسی بر زبان محلی غلبه دارد و این نسل در تکلم آن مهارت دارند. در این زمینه، یکی از مشارکت‌کنندگان متعلق به نسل اول نظر خود را به شرح ذیل ارائه کرده است:

در تهران با دخترم فارسی می‌گویم چون واقعاً نیاز است. اینجا تقریباً همه بچه‌ها فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کنند. هر وقت کنار هم می‌نشینند با همدیگر فارسی را بدون لهجه لکی حرف می‌زنند. هر چند لکی را هم می‌فهمند و می‌توانند به آن صحبت کنند (ش ۱۲).

یکی از معدود موقعیت‌های که نسل دوم به زبان لکی تکلم می‌کنند صحبت کردن با خویشاوندان سالمند و ساکن شهرستان است که توانایی چندانی در فهم زبان فارسی ندارند. «من با همه فارسی صحبت می‌کنم فقط بعضی وقت‌ها با پدر بزرگ و مادر بزرگم که به تهران می‌آیند و یا ما به کوه‌دشت می‌رویم به زبان لکی صحبت می‌کنم و لگی گفتنم برای آنان خنده‌دار است (ش ۱۶)». در این زمینه شرکت‌کننده‌ای از نسل اول معتقد است:

وقتی پسرم از ساعت هشت صبح تا ظهر در مدرسه با او فارسی صحبت می‌شود و عصرها هم که در باشگاه همین‌طور هست و در خانه نیز تلویزیون و گوشی و ... به زبان فارسی هست طبیعی است که فارسی را بسیار بهتر از ما یاد می‌گیرد و حرف می‌زند (ش ۱۳).

همچنین، یکی دیگر از شرکت‌کننده‌گان نسل اول چنین گفته است:

در جمعی که بیشتر آنان لک باشند و یکی دو نفر غیرلک، من به خاطر اینکه غیرلک‌ها ناراحت نشوند فارسی صحبت می‌کنم و گرنه در خیلی از موارد در برخورد با لک‌های هم‌سن و سال در سطح شهر به زبان لکی گفتگو می‌کنم (ش ۷).

بدین‌سان، برخلاف نسل اول که در گفت‌وگوهای خود از کلمات لکی غلیظ هم استفاده می‌کنند که معادل آن در فارسی را هم می‌دانند، نسل دوم، زبان فارسی را زودتر، بهتر و روان‌تر آموخته‌اند و بر آن تسلط دارند. نسل اول هنگام ارتباط با غیرلک‌زبانان،

زبان فارسی را با لهجه‌ی لکی صحبت می‌کنند این نکته در بین نسل دوم به‌سادگی مشهود نیست.

سن در کنار جامعه‌پذیری در جامعه میزبان است که به‌عنوان عامل متمایزکننده در تعریف نسل دوم اهمیت اساسی می‌یابد. مصاحبه‌شوندگان از نسل دوم به‌ویژه دختران، برخلاف نسل اول، تسلط و مهارت کاملی به زبان لکی ندارند، زیرا این گروه از مشارکت‌کنندگان مراحل رشد و اجتماعی‌شدن خود را در مکانی گذرانده‌اند که عناصر محیط شهری بر آن حاکم بوده و به‌ویژه نظام آموزش رسمی، ارتباط و تعامل با همسالان و ... به زبان غالب، یعنی زبان فارسی بوده است. پیامد چنین شرایطی، تسهیل انطباق زبانی در این نسل و نسل‌های بعدی است. برای مثال می‌توان به تکلم به زبان فارسی در محیط عمومی و خصوصی برای تعامل با لک‌زبان از طرف نسل دوم اشاره کرد. یکی از مشارکت‌کنندگان این نسل چنین بیان کرده است:

«من با هم‌سن‌وسال‌های خودم با لهجه‌ی تهرانی حرف می‌زنم و این اصلاً بد نیست ضمن اینکه به لک‌بودن خودم افتخار می‌کنم (ش ۱۷)». در این رابطه، یکی از شرکت‌کنندگان از نسل اول گفته است که: «چندین بار نحوه‌ی صحبت کردن دخترم درحین بازی با بچه‌های همسایه‌ها را مشاهده کرده‌ام، واقعاً کوچک‌ترین تفاوتی از این لحاظ با آنان ندارد به کنجکاوی درباره‌ی این رفتارها خیلی علاقه دارم (ش ۳)».

می‌توان گفت که نسل اول برای هویت‌یابی به کمک زبان، اولویت و جایگاه برجسته‌ای قائل است ولی در بین نسل دوم، تا اندازه‌ای از نفوذ و نقش زبان در برساختن هویت قومی - فرهنگی و هویت‌یابی از طریق آن در جامعه‌ی میزبان کاسته شده است.

۵.۵ شکل‌گیری زبان میانجی

یکی دیگر از پیامدهای مهاجرت لک‌ها به تهران، تکثر و تنوع زبانی است که با وجود اقوامی مانند تُرک، گُرد، لُر و غیره در این محل ایجاد شده است. در چنین فضایی، وام‌گیری زبان در حوزه‌ی پیکره‌ی زبانی رخ داده است. چون تنوع زبانی وجود دارد، به‌طور طبیعی «زبان میانجی» نیز شکل می‌گیرد. زبان میانجی در تهران که زبان فارسی با لهجه است زبان مسلط به‌شمار می‌رود و نسل‌های جدید از گروه‌های قومی مختلف سعی می‌کنند از لهجه‌ی گروه قومی خود فاصله بگیرند و به آن نزدیک شوند. بنابراین وقتی که دو نفر از نسل اول مهاجران لک با هم گفتگو می‌کنند فهم آن برای فارس‌ها و دیگر قومیت‌های ساکن تهران

آسان نیست، در صورتی که هر وقت دو نفر از نسل دوم با هم به گفت‌وگو می‌پردازند، آن تا حدودی برای سایرین قابل فهم است. در چنین وضعیتی زبان و گویش قوی‌تر (فارسی) به زبان حاشیه‌ای، یعنی زبان لکی با لهجه، غالب شده و واژه‌های فراوانی از زبان و گویش فارسی به زبان لکی وارد شده است. دو نفر از شرکت‌کنندگان در این زمینه نظر خود را به شرح ذیل بیان کرده‌اند.

فکر می‌کنم فضا و شرایط تهران طی این چند سال بر من و افراد کوچک‌تر از من تأثیر زیادی گذاشته است این‌ها و وقتی با هم به زبان لکی صحبت می‌کنند کلمات فارسی زیادی را به کار می‌برند و لهجه‌شان با بزرگ‌ترها ما فرق می‌کند (ش ۸).

«بارها پیش آمده که من و چند همشهری در حین انجام کار (کار در باربری) با هم لکی صحبت کردیم و صاحب‌کار که فارس بوده متوجه حرف‌های ما نشده و از ما خواسته که برایش توضیح بدهیم (ش ۶)». یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان چنین گفته است: «فرزندان خیلی از کلمات غلیظ لکی را نمی‌فهمند. بعضی وقت‌ها که لکی صحبت می‌کنند کلمات فارسی را بیشتر از ما به کار می‌برند و اگر غیرلکی کنارشان باشد تقریباً متوجه می‌شود که درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زنند (ش ۳)».

۶.۵ تقویت هویت فردی

بدیهی است که همه مهاجران نیاز دارند تا جهت پیشبرد امور خود، زبان فارسی را یادگیرند و استفاده کنند اما در این میان، علاقه‌مندی و تلاش نسل جوان مهاجران برای تلکم به زبان فارسی به لهجه تهرانی یا نزدیک به آن، و استفاده از آن در هنگام برخورد با همدیگر در فضای عمومی و خصوصی، بیانگر تقویت هویت فردی از سوی آنان است. نکته‌ای که در بین نسل اول کمتر مشاهده می‌شود ولی فرزندان خود را به آن تشویق می‌کنند. بیشتر مصاحبه‌شوندگان بیان داشتند که تسلط کم فرزندان به زبان و لهجه‌ی فارسی در محیط عمومی، برقراری روابط اجتماعی را دچار مشکل می‌سازد. برعکس، تسلط آنان بر این زبان، بر بالابردن روحیه و اعتماد بنفس‌شان در فضاهای بیرون از خانه مانند مدرسه و پارک و غیره و نیز بر توانمندی و موفقیت آنان تأثیر دارد و از این رو، می‌توان بیان کرد که این امر در تقویت هویت فردی نسل‌های جدید نقش زیادی ایفا می‌کند.

به نظرم خوب است که لک‌های اینجا با بچه‌هایشان فارسی صحبت می‌کنند این به موفقیت آنها کمک می‌کند. مجبورند در مهدها، مدارس و یکسری جاهای دیگر، فارسی حرف بزنند و وارد آن اجتماعات شوند بهتر است لهجه نداشته باشد وگرنه به مشکل بر می‌خورند(ش ۲).

«ما به این دلیل با بچه‌ام فارسی حرف می‌زنیم تا در محیط بیرون و مدرسه کم نیآورد. دیگران او را مسخره نکنند که بر روحیه‌اش تأثیر بدی می‌گذارد (ش ۱۵)».

علاوه بر این، دو نفر از زنان مصاحبه‌شونده نیز تا حدودی استدلال مشابهی را درباره‌ی تکلم خود به لهجه‌ی فارسی چنین بیان کرده است:

«تلاش می‌کنم لهجه‌ام تهرانی شود و به نظرم اشکالی ندارد. چون در محیط کارم لک وجود ندارد مایلم من هم مثل بقیه لهجه نداشته باشم (ش ۱۰)».

«دوست دارم ظاهرم و لهجه‌ام همانند زنان تهرانی باشد تا در اجتماع کم نیآورم. لکی زبان مادری ماست به سادگی از بین نمی‌رود (ش ۱۳)».

همچنین، تعداد محدودی از مهاجرین لک که در شرکت باربری کار می‌کنند به طرق مختلف، زبان و قومیت خود را پنهان می‌کنند مبادا که کار از دست برود. به نظر می‌رسد این امر از نگرش و برداشت برخی از ساکنین تهران به گروهی از لرستانی‌ها نشأت می‌گیرد که در مباحث پیشین به آن اشاره شد.

«فکر می‌کنم اسم لک در تهران بد جا افتاده. اگر جایی بگویی لک هستم کار نمی‌دهند. به همین دلیل بعضی وقت‌ها تلاش می‌کنیم لهجه‌مان را به تهرانی‌ها نزدیک کنیم و یا اینکه می‌گوییم گُرد ایلام هستم (ش ۶)».

«به نظرم برخی از لک‌های تهران که می‌گویند نباید لهجه داشته باشیم با دید اقتصادی به این قضیه نگاه می‌کنیم به نظرم، داشتن لهجه لکی باعث می‌شود که کارفرما یا سرکارگر به ما کار ندهد (ش ۵)».

۷.۵ تفاوت‌های جنسیتی در کاربرد زبان^۴

جنسیت یکی از ابعاد هویت فردی و جمعی است از این‌رو، ارتباط زبان و جنسیت زیرمجموعه‌ای از ارتباط زبان و هویت است. چنانچه از مصاحبه‌ها برمی‌آید بین زنان و مردان در هویت‌یابی به‌واسطه‌ی زبان تفاوت وجود دارد. این تفاوت با توجه به عواملی همچون سن، مدت اقامت و ... می‌تواند تغییر کند. هم زنان و هم مردان نسل اول بر تکلم

به زبان لکی با لک‌زبانان هم‌نسل خود در بیرون از خانه و محیط کار تأکید دارند. زنان خویشاوند و هم‌تبار ساکن در محله، با گردهمایی و دورهمی در بوستان‌ها و پارک‌ها و گفتگو به زبان لکی، در حفظ پیوندها و حفظ زبان لکی نقش دارند. بیشترین تمایل برای همانندی به زبان غالب در هر دو محیط عمومی و خصوصی در میان نسل دوم زنان دیده می‌شود؛ به عبارتی، دختران بیش از پسران گرایش به استفاده از زبان غالب در موقعیت اجتماعی گوناگون دارند. آنان بیش از پسران در مواجهه با لک‌زبان‌ها و حتی در هنگام مسافرت به زادگاه نیز برای گفت‌وگو با هم‌سالان خود از زبان فارسی استفاده می‌کردند. یکی از زنان نسل اول تمایل خود را برای مشابهت به زبان و لهجه‌ی معیار چنین بیان کرده است: «علاقه دارم و سعی می‌کنم لهجه‌ام کاملاً تهرانی شود چون من هم مثل همه لک‌ها، بر زبان لکی تسلط دارم پس ایرادی ندارد به تهرانی هم مسلط باشم (ش ۱۳)». در حالی که چنین نگرشی در بین مردان نسل اول و حتی سایر زنان نسل اول مشاهده نمی‌شود.

«بعضی از زنان طوری رفتار می‌کنند که انگار از روز اول اینجا زندگی کرده‌اند و یک کلمه لکی نشنیده‌اند. البته تعدادشان کم هست (ش ۱)». «به‌نظرم زنان بیشتر عوض شده‌اند ولی مردها کمتر، زنان تحت فضای تهران قرار گرفته‌اند که سعی می‌کنند لهجه‌شان را هم تغییر بدهند (ش ۲)».

بر مبنای مصاحبه‌های انجام‌گرفته و تجربه‌ی زیسته‌ی مصاحبه‌گر در جامعه‌ی مورد مطالعه، می‌توان گفت که مهارت زنان نسل دوم در تلکم به زبان لکی در مقایسه با مردان همین نسل، اندکی کمتر است ولی از لحاظ شباهت به زبان و گویش معیار، از مردان جلوتراند. سه نفر از مشارکت‌کنندگان، به کنجکاوی و جستجو برای شناخت زبان لکی، ریشه‌یابی واژگان لکی و شاعران لک علاقه‌مند بودند. از نظر آنان، مهاجرت و سکونت در محیط جدید بر گرایش روزافزون‌شان به مباحث زبانی قومی تأثیر داشته است. دو نفر از سه نفر مذکور، زن و یک نفر مرد می‌باشد. همچنین دو نفر از مردان که هر دو از نسل اول هستند گفته‌اند که در شبکه‌های مجازی پیرامون زبان و فرهنگ قوم لک عضویت و فعالیت دارند، موضوعی که در بین مصاحبه‌شوندگان زن مشاهده نشد.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر با هدف مطالعه‌ی جامعه‌شناختی هویت فرهنگی مهاجران لک مقیم تهران با تأکید بر مؤلفه‌ی زبان انجام شده است. براساس یافته‌ها، نسل اول مهاجرین به‌طور عمیق

خود را به یک کلیت فرهنگی هویت‌بخش متعلق دانسته و به طُرق مختلف که مهم‌ترین آن تکلم به زبان مادری است به آن پیوند می‌زند. این موضوع، نوعی پیام هویتی را در خود دارد که دریافت آن‌ها به معنای حفظ و تداوم بخش بسیار جدی از هویت فرهنگی - قومی و به نوعی، مقاومت در برابر مناسبات غالب و همگون‌ساز است. اما نسل دوم علی‌رغم آگاهی از نقش زبان، نسبت به آن دیدگاه انعطاف‌پذیرتری دارد. در واقع، شرایط متفاوت جامعه‌پذیری برای نسل دوم است که با افزایش سن، آنان را به بازاندیشی در مؤلفه‌های هویتی فرهنگ خود وادار می‌کند؛ لذا، به نظر می‌رسد فرایند انطباق زبانی با جامعه‌ی غالب برای نسل دوم با سهولت انجام می‌گیرد. با اندکی اغماض می‌توان گفت که یافته‌ی اخیر با پژوهش‌های توکلی خمینی و همکاران (۱۳۹۰)، فروتن (۱۳۹۱)، وی‌پرا و مندرس (۲۰۱۰) هم‌خوانی دارد. همچنین، همسو با استدلال گیدنز (گیدنز: ۱۹۹۱: ۵-۵) و آرچر (۲۰۰۳) پیرامون بازاندیشی و نیز همسو با مطالعه‌ی میرزایی (۱۳۹۳) می‌توان نتیجه گرفت که اقامت طولانی‌مدت از خلال تداوم نسلی در محیطی متفاوت، بازنگری و تغییر هویتی و متعاقب آن، دگرگونی زبانی را به‌خصوص برای نسل دوم در پی دارد. ارزش، اعتبار، کارایی و تأیید اجتماعی ملازم با کاربرد زبان فارسی و برخورداری آن از نظام نوشتاری، در تمایل به استفاده هرچه بیشتر از آن نقش دارد. نکته‌ی اخیر، با پژوهش فراستی همکاران (۱۳۹۸) و توکلی خمینی و همکاران (۱۳۹۰)، درباره‌ی فرسایش و تغییراتی زبانی تا حدودی مطابقت دارد.

بر مبنای یافته‌های تحقیق، علی‌رغم استمرار جایگاه زبان (لکی) به‌عنوان مؤلفه‌ای هویت‌ساز، نفوذ و توانایی آن برای هویت‌یابی در بین نسل جدید کاهش یافته است. به نظر می‌رسد این امر از تفاوت در تجربیات زیسته‌ی دو نسل نشأت می‌گیرد. نسل دوم برخلاف نسل اول، خود را از اوایل دوره‌ی کودکی و نوجوانی در شرایط هنجاری و رفتاری جامعه‌ی میزبان می‌بیند. به دنبال پدیدار شدن تفاوت از لحاظ تعلق به مؤلفه‌های فرهنگی - قومی بین دو نسل مهاجران، تفاوت هویتی نیز پدید می‌آید. اگر چه هویت‌ها از مؤلفه‌های چندگانه‌ای تشکیل شده‌اند می‌توان گفت که نسل‌های آینده ممکن است بسته به موقعیت‌های مختلف، با برجسته‌سازی یک مؤلفه، هویت خاصی را از خود نشان دهند. این یافته، با نتایج پژوهش چیرو (۲۰۰۸) درباره‌ی اهمیت انتخاب‌های فردی در مسیر هویت‌یابی مطابقت دارد. از این رو، طبقه‌بندی و هویت‌یابی مستلزم پیگیری هدفی معین و منافع فردی و جمعی است.

علاوه بر مشارکت‌کنندگان نسل اول، اکثر مشارکت‌کنندگان نسل دوم با وجود بازاندیشی و تمایل بیشتر برای همانندی با فرهنگ و به‌طور خاص زبان و لهجه غالب، نسبت به متمایز ساختن خویش و به‌کارگیری بعضی عناصر فرهنگی به‌مثابه ممیز هویت‌شان نیز تمایل داشتند. می‌توان بیان کرد که این تمایل به معنای فقدان تشابه با جامعه کلان و یا سایر گروه‌های قومی و فرهنگی نیست بلکه مطابق با دیدگاه بارت (۱۹۶۹)، آنان ضمن تشابه در تعدادی از جنبه‌های فرهنگی با دیگر گروه‌های قومی، به‌طور انتخابی با تأکید و برجسته‌سازی ویژگی‌های فرهنگی کوچک به‌عنوان «نمادها و نشانه‌های تفاوت»، خود را متمایز می‌کنند. آنان عمیقاً خود را به‌عنوان لک می‌شناسند و به قول گانس (۱۹۷۹) پس از مهاجرت، به‌سادگی احساس هویت قومی و تعلق خود را از دست نداده و حتی در صورت رها کردن سنت‌ها و زبان‌ها، آنان حس هویت‌یابی با گروه قومی خود را حفظ می‌کنند؛ پدیده‌ای که «قومیت‌نمادین» نامیده می‌شود؛ این امکان وجود دارد که نسل‌های آینده تنها به‌صورت نمادین هویت فرهنگی قومی خود را حفظ کنند و لک‌بودن آنان بیشتر جنبه‌ی احساسی و عاطفی داشته باشد تا جنبه‌ی رفتاری.

مطابق با یافته‌ها، نسل دوم از زبان غالب و معیار در راستای تقویت هویت فردی استفاده می‌نمایند. این یافته تا حدودی با یافته‌های فراستی و همکاران (۱۳۹۸) و محمدی (۱۳۹۷) مبنی بر نقش عامل سن در انتخاب فرد برای چگونگی کاربرد زبان در فرایند هویت‌یابی منطبق است. در واقع، شکل‌گیری زبان میانجی و دوزبانه شدن ناشی از چگونگی استفاده از زبان در بین نسل اول و نسل‌های دوم مهاجران است بدین‌صورت که با گذشت زمان و جایگزینی نسل‌ها، وابستگی به هویت فرهنگی قومی به‌ویژه هویت زبانی به سود هویت و زبان غالب کاهش می‌یابد.

علاوه بر سن و نسل، برحسب عامل جنس نیز هویت‌یابی به‌واسطه‌ی زبان در بین مهاجرین متفاوت است. بر این اساس، زنان و به‌طور خاص دختران بیش از مردان تمایل دارند تا در موقعیت‌های اجتماعی مختلف، زبان خود را به زبان غالب نزدیک‌تر نمایند و تکلم‌شان بیشتر از مردان به زبان معیار شباهت دارد. همچنین تسلط و مهارت زنان نسل دوم به زبان لکی نسبت به مردان کمتر است. زبان به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی با طرز تلقی‌های اجتماعی ارتباط دارد. در حقیقت، تعریف نقش‌های متفاوت برای زنان و مردان، انتظار رفتارها و الگوهای زبانی متناسب با آن نقش‌ها را در پی دارد.

در مجموع، یافته‌های تحقیق بیانگر این است که مهاجرین با سکونت در جامعه مقصد که از تنوع قومی-فرهنگی و به تبع آن تکثر هویتی برخوردار است، با وضعیت ابهام، انتخاب و بازاندیشی مواجه می‌شوند که با تجربه زیسته و وضعیت سنتی جامعه‌ی مبدأ متفاوت است. این امر، تفکر و بازاندیشی و امکان‌گزینش عناصر سازنده‌ی هویت از جمله مؤلفه‌ی زبان را ممکن ساخته و بخش مهمی از هویت‌یابی و فرهنگ‌پذیری را به عهده‌ی فرد گذاشته است و علاوه بر تفاوت‌های فردی، تفاوت نسلی - اگر نگوییم شکاف نسلی - را در شکل‌دهی به هویت برجسته کرده است. آنان نیازمند بازاندیشی مداوم‌اند ولی گستره و عمق این بازاندیشی در تمام سطوح و ابعاد هویت‌ساز یکسان نیست و فرایند آن الزاماً و در همه زمان‌ها به معنی‌گرایش به فرهنگ غالب و همانندی با آن نیست بلکه می‌تواند به بازسازی مؤلفه‌های فرهنگی هویت‌بخش موروثی مانند زبان مادری و یا پابندی به آن‌ها باشد. مهاجرین در فرایند هویت‌پذیری و هویت‌یابی ضمن پابندی به فرهنگ جامعه‌ی مبدأ، خود را با فرهنگ و زبان غالب جامعه‌ی مقصد نیز تعریف می‌کنند و نه صرفاً برحسب هرکدام از این دو. بدین ترتیب، اکنون راهبرد فرهنگ‌پذیری یکپارچه‌سازی (هویت ترکیبی) اساس فرایند هویت‌یابی و فرهنگ‌پذیری مهاجرین را تشکیل می‌دهد اگرچه ممکن است نسل‌های سوم و بعد از آن با فرهنگ جامعه‌ی میزبان همگون شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. خلاصه کدگذاری در جدول شماره ۲ آمده است.
۲. منظور شرکت‌کننده‌ی شماره‌ی ۱ است؛ همین‌طور است انتهای سایر نقل‌قول‌ها.
۳. نوشتار حاضر درصدد تأیید و یا رد این برداشت نیست.
۴. هدف از طرح این مبحث، بیان و یا آزمودن تفاوت‌های جنسی مرتبط با زبان نیست، بلکه مقایسه زنان و مردان مهاجرین قوم لک درباره‌ی کاربرد دو زبان مادری و معیار، بدون تعمیم‌دهی به دیگر گروه‌های قومی است.

کتاب‌نامه

ایمان، محمدتقی (۱۳۹۳). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، چاپ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- توکلی خمینی، عاطفه، عبدالملکی، جعفر و محمد مهدی منصف پور (۱۳۹۰). «هویت مهاجران؛ تأملی در هویت نسل دوم ایرانیان مهاجر»، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، ش ۳، ۱۴۹-۱۶۸.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*، ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: نشر شیرازه.
- رفعت‌جابه، مریم (۱۳۸۳). *تأملی در باب هویت زنانه (اهمیت منابع فرهنگی و مادی در بازتعریف هویت اجتماعی زنان)*. رساله‌ی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران.
- عباسی، زهرا و محبوبه باقری (۱۳۹۷). «رابطه‌ی نگرش زبانی با مؤلفه‌های هویت قومی فرهنگی در سه نسل از مهاجران ایرانی به بحرین»، *فصلنامه‌ی زبان‌شناسی اجتماعی*، ش ۲، ۹-۱۹.
- فراستی، شهلا، کوروش صابری و هیوا ویسی (۱۳۹۸). «فرسایش و تغییرات زبانی در کردی کلهری ایلامی‌های مقیم تهران»، *فصلنامه‌ی مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، س ۷، ش ۲۵، ۹۵-۱۱۰.
- فروتن، یعقوب (۱۳۹۱). «بررسی اجتماعی و جمعیت‌شناختی مناسبات هویت و مهاجرت»، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، ش ۲، ۷۳-۹۶.
- فکوهی، ناصر و سپیده پارسا پژوه (۱۳۸۱). «بررسی مردم‌شناسانه شکل‌گیری هویت جمعی در میان دختران نوجوان ساکن در اسلام‌آباد کرج»، *نامه انسان‌شناسی*، ش ۱، ۱۲۳-۱۴۶.
- قاضی‌نژاد، مریم و نسرين خانی‌اوشانی (۱۳۹۶). «رابطه‌ی بین بازانديشي در هویت و گرایش به مهاجرت از کشور؛ پژوهشی در میان دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌های دولتی تهران»، *فصلنامه مسائل اجتماعی ایران*، ش ۲، ۱۵۱-۱۷۴.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۴). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: پایان هزاره (جلد ۳)*. ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: طرح نو.
- گیدنز، آنتونی و کارن بردسال (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی*. ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۲). *تجربه‌ی نوسازی (مطالعه‌ی تغییر و توسعه در هورامان با روش نظریه‌ی زمینه‌ای)*، تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدی، آوات (۱۳۹۵). *مهاجرت و بازانديشي هویت کردهای ایرانی مقیم آلمان*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی، دانشگاه رازی کرمانشاه.
- مقصودی، منیژه و زهرا فرضی‌زاده (۱۳۹۵). «بررسی مشکلات پیش روی مهاجران ترکمن در تهران (مطالعه موردی: نگهبانان شاغل در شهرک اکباتان)»، *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، ش ۲، ۷-۲۶.
- میرزایی، حسین (۱۳۹۲). «مطالعه‌ی انسان‌شناختی هویت زبانی مهاجران افغان در ایران»، *مجله‌ی مطالعات اجتماعی ایران*، ش ۳، ۱۰۹-۱۲۸.
- نامداری، مهرداد (۱۳۹۷). «تعامل در شبکه‌های اجتماعی مجازی و تأثیر آن بر هویت قومی (مطالعه‌ی موردی: قوم لک)»، *مجله مدیریت فرهنگی*، ش ۳، ۱-۱۷.

- Alcantud, J. C. R., & Laruelle, A. (2018). Collective identity functions with status quo. *Mathematical Social Sciences*, 93, 159-166.
- Archer, M. S., & Archer, M. S. (2003). *Structure, agency and the internal conversation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Berry, J. W. (1997). Immigration, acculturation, and adaptation. *Applied psychology*, 46(1), 5-34.
- Blom, J. P., & Gumperz, J. J. (2000). Social meaning in linguistic structure: Code-switching in Norway. *The bilingualism reader*, 111-136.
- Bochner, S. (Ed.). (2013). *Cultures in contact: Studies in cross-cultural interaction* (Vol. 1). Elsevier.
- Bryman, A. (2003). *Quantity and quality in social research*. Routledge.
- Chaffee, D. (2012). Reflexive identities. In *Routledge Handbook of Identity Studies* (pp. 122-133). Routledge.
- Chiro, G. (2008). Evaluations of cultural identity in the personal narratives of a group of Tertiary students of Italian ancestry in Australia. *Flinders University Languages Group Online Review*, Volume 3, Issue 3, 17-30.
- Fetterman, D. M. (2009). *Ethnography: Step-by-step* (Vol. 17). Sage Publications.
- Hall, S. (1996). Who needs "identity"? Intro. to *Questions of cultural identity*, ed. Stuart Hall and Paul du Gay.
- Gans, H. J. (1979). Symbolic ethnicity: The future of ethnic groups and cultures in America. *Ethnic and racial studies*, 2(1), 1-20.
- Giddens, A. (1991). *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge: Polity Press.
- Hutnik, N. (1991). *Ethnic minority identity: A social psychological perspective*. Clarendon Press/Oxford University Press.
- Hymes, D. DH (1974). Foundations in sociolinguistics. An ethnographic approach. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Mathews, G. (2002). *Global culture/individual identity: Searching for home in the cultural supermarket*. London: Routledge.
- Moran, A. (2011). Identity, race and ethnicity. *Routledge Handbook of Identity Studies*. London and New York: Routledge, 170-185.
- Norton, B. (1997). Language, identity, and the ownership of English. *TESOL quarterly*, 31(3), 409-429.
- Phinney, J. S., Horenczyk, G., Liebkind, K., & Vedder, P. (2001). Ethnic identity, immigration, and well-being: An interactional perspective. *Journal of social issues*, 57(3), 493-510.
- Thomas, J., & Harden, A. (2008). Methods for the thematic synthesis of qualitative research in systematic reviews. *BMC medical research methodology*, 8(1), 45.
- Verkuyten, M. (2005). *The social psychology of ethnic identity*. Routledge.
- Vieira, R., & Mendes, M. (2010). Identity reconfiguration of immigrants in Portugal. *Diversity*, 2(7), 959-972.